

# ایستگاه سلجوق

[فیلمنامه]

۲۷۷۱۱ - نشریات - دولتی و غیر دولتی - انتشارات

- روزنامه‌های ایران: انتشارات
- ۶۸۷۱ - تهران: انتشارات
- شماره: ۰۰۰۲
- ۹۲۶۲۲۷۸ - تهران: انتشارات
- ۱۸۹۲۸۸۸ - تهران: انتشارات
- تهران: انتشارات
- شماره: ۰۰۰۲

## بدام بیضا

۸۸۷۲۲۲۲۲ - انتشارات - دولتی و غیر دولتی - انتشارات

E-mail: shirka\_k\_tajir@post.ir

۸۸۷۲۲۲۲۲ - تهران: انتشارات  
۰۲۲۲ - تهران: انتشارات  
۲۲۲۲۲۲۲۲ - تهران: انتشارات

انتشارات روشنگران و مطالعات زنان



## عنوان بندی:

مثل یک عکس یا فیلم گزارشی؛ گروهی از بچه‌های زلزله‌زده یا جنگ‌زده، در بخشی از جنوب شرقی ترکیه، از میان خانه‌های کاهگلی و بعضی ویرانه، به سوی تصویر می‌دوند. از جلوی تصویر دستهای زنی که دیده نمی‌شود، میان آنها نان و میوه پخش می‌کند. بچه‌های گریان، اندوهگین، گرسنه و شاید زخمی، در این لحظه ذوق‌زده، خندان، وگاهی ناباور به او، و به این بسته‌های سیرکننده می‌نگرند. تصویر سیاه می‌شود.

## موزه‌ی افس — Éphèse . روز . تو

— تصویر نزدیک طولانی از الهه‌ی باروری منطقه‌ی آسیای کوچک — سیبیل / Cybèle — با لبخند نامطمئن خاموشش.  
صدای فرانسوا ازش خوشم نمی‌آد!

ایزابل تُند برمی‌گردد و به فرانسوا می‌نگرد — کمی گیج — و می‌کوشد منظور او را بفهمد. نگاه فرانسوا همچنان به مجسمه است، با سکوتی زیرکانه؛ گویی اصلاً حرفی نزده. ایزابل هم ترجیح می‌دهد که نشنیده بگیرد. برمی‌گردد و به الهه می‌نگرد. تصویر نزدیک الهه که با دستهای پیش آورده، همچنان که گویی میوه‌های وجودش را می‌بخشد، به ایزابل خیره است. حرکت تصویر به پایین تا پاهای الهه که ترکیبی از پرنده و ماهی است.

## ایزابل از چی ساختنش؟

فرانسوا [با پوزخندی کلانف] چند قرن اعتقاد، به تیکه مرمر، و کمتر از اون استعداد.

بی حوصله کتابچه‌ی راهنمای موزه را باز می‌کند و از رو می‌خواند.



فرانسوا شکل‌های قبلی احتمالی‌اش در هزاره‌های پیشتر، چوبی و گلی بوده؛ که نمونه‌هایش در دسترس نیست.

نگهبان موزه از دور خود را نشان می‌دهد.

نگهبان نُجْ نُجْ نُجْ - هیش!

فرانسوا کمی دلخور رو برمی‌گرداند و صدای خود را پایین می‌آورد.

فرانسوا [لج] لعنتی! - حتماً باید از قلب پاریس می‌اومدیم تا این‌ور دنیا؟ ترکیه - افس؟

ایزابل پس چه جوری باید گزارش تهیه می‌کردم از درگیری‌های قومی اینجا؟

فرانسوا [تذکر می‌دهد] ایزابل!

ایزابل آره یادم هست؛ درباره‌ی قبول یه بچه‌ی بی‌سرپرست - چه‌گُرد چه‌کولی - هنوز توافق نکردیم!

فرانسوا تهیه‌ی گزارش بهانه بود ایزابل؛ من از خونندن این کتابچه فهمیدم چرا منو کشوندی به این راهِ دراز پرخطر!

ایزابل نگاهی گذرا به کتابچه‌ی راهنمای موزه که در دستهای اوست می‌اندازد. ایزابل خیال کردم برای یه هنرشناس، باید جالب باشه.

فرانسوا کمی بی‌طاقت استادی خود را در تحلیل اثر هنری - حالا که مورد پرسش قرار گرفته - به رخ می‌کشد.

فرانسوا [عصبانی] ترکیبی از هنر مصری، فینقی، اتروسکان، خرافات کفرآمیز قرون وسطا و شرق! - ولی نه، ایزابل [از رو

می‌خواند] در گذشته‌ی دور زنانِ نازا با دست کشیدن به اندام الهه از او زایش می‌طلبیدند. این فرزند خواستن با نذر و ریاضت و قربانی همراه بود - و مشهور بود که نتیجه‌بخش است؛ و به‌همین دلیل زنانِ نازا از راههای دور،

با تحمل انواع مشقت، به دیدن الهه می‌آمدند!

سر برمی‌دارد و به ایزابل می‌نگرد. ایزابل با لب لرزان و اشک چشم می‌کوشد صدای خود را پایین نگاه دارد.

ایزابل نباید امیدوار باشم به بچه‌ای از خودم؟ بچه‌ای که خودم

به دنیا بیارمش مشکل مارو حل نمی‌کنه؟

فرانسوا [بی‌طاقت] این دگانه ایزابل!

نگهبان موزه از دور قدمی پیش می‌آید به معنای تذکر اکید مقررات؛ گرچه کسی در موزه نیست.

نگهبان افتدیم -

هر دو صداها را پایین می‌آورند. ایزابل رو می‌گرداند.

ایزابل برای نتیجه گرفتن باید کمی هم اعتقاد داشت!

قاطعیتی که در صدای لرزان ایزابل است فرانسوا را متوجه می‌کند که تُند رفته. بی‌آن‌که در نظر خودشک کند، از روی همدلی ناچار تسلیم می‌شود -

فرانسوا سعی می‌کنم به‌زور باورش کنم. [دلخور] فقط به‌خاطر تو!

[مسخره می‌کند] هه‌هه! [خود را آرام می‌کند] خُب، مراسم چیه؟

ایزابل اشک خود را می‌کوشد با دستمالی پاک کند -

ایزابل تو باید سرِ نگهبانو گرم کنی!

فرانسوا [تذکر می‌دهد] دست زدن به اشیاء موزه اکیداً ممنوعه!

ایزابل فقط چند لحظه؛ شاید هم فقط چند دلار!

فرانسوا نذرتو کردی؟ آه بله؛ تقسیم نان و میوه بین بچه‌های

جنگزده و زلزله‌زده. پس -

ایزابل به الهه می‌نگرد -

ایزابل کمکم کن!

فرانسوا پس‌پس می‌رود -